

در قسمت‌های گذشته خواندید که خبرنگاری به نام ناهید برای تکمیل گزارشی درباره شیادی‌های برخی دفاتر متقلب سینمایی، خودش را طعمه قرار داد و با نام مستعار هنگامه با مردی که خودش را صاحب یک دفتر سینمایی معرفی کرد، قرار گذاشت و همراه او وارد آپارتمانی شد که به‌ظاهر دفتر سینمایی بود؛ دفتری پر از پوستریهای بازیگران و فیلم‌های سینمایی. مرد برای ناهید شربت آورد اما او با ترفندی حتی جرعه‌ای از آن را ننوشید. مرد تلاش کرد خودش را به بهانه تست بازیگری به ناهید نزدیک کند. چند بار هم به سمت او حمله کرد اما ناهید ممانعت می‌کرد و یکباره با کیف به او حمله کرد و باعث شد سر مرد با شومینه برخورد کند. ناهید سراغ دوستش، مریم رفت و ماجرا را برای او تعریف کرد و قرار شد دو نفری به آنجا بروند و سرنوشت آن مرد را بررسی کنند. حال ادامه ماجرا...



ناهید از روی نیمکت بلند شد و همان جا قدم زد. هوا تاریک و دلشوره و استرس ناهید بیشتر شده بود، به اتفاق دوستش تاکسی در بست گرفتند و خودشان را به آن ساختمان رساندند. جلوی ساختمان پر از جمعیت بود و چراغ‌های گردان ماشین پلیس هم روشن بود. ناهید و مریم از تاکسی پیاده شدند. ناهید خودش را پشت یک ماشین پنهان کرد و به مریم گفت: دیدی گفتم مرده.

مریم گفت: از کجا معلوم؟ خودم مریم جلو بینم چی شده. تو همین جابمون. مریم به سمت ساختمان رفت و سعی کرد از بین جمعیت سرک بکشد. نگاهش به جنازه‌ای افتاد که در حال انتقال به آمبولانس پزشکی قانونی بود. به سمت ناهید برگشت و من من کنار گفت: اون مرده.

ناهید با شنیدن چیزهایی که مریم دیده بود، حساسی دست و پایش را گم کرد. دست‌هایش می‌لرزید. او متهم به قتل بود. نمی‌دانست چه تصمیمی بگیرد. مریم با دیدن این وضعیت گفت: به نظرم خودتو به پلیس معرفی کن. حتما کمکت می‌کنن.

ناهید با صدای لرزان گفت: منو اعدام می‌کنن مریم. من آدم کشتم. مامانم! تکلیف اون چی میشه؟

مریم که می‌خواست به دوستش دل‌داری بدهد، گفت: نگران نباش. من هوای مادرتو دارم. تازه تواز خودت دفاع کردی. مدرکم که داری. همه چیز وضبط کردی. خبرنگار کم هستی. به نظرم بهترین راه همین‌ه که گفتم. ناهید گفت: باید دربارش تحقیق کنم ببینم چه بلایی سرم میاد. بعد تصمیم بگیرم.

مریم گفت: به من اعتماد کن. کمکت می‌کنم. به پسر عموم ماجرا رو می‌گم. اون وکیل. می‌تونه کمکمون کنه.

ناهید گفت: میشه همین الان بهش زنگ بزنی و باهاش قرار بذاری؟ مریم با پسرعمویش تماس گرفت و خلاصه ماجرا را برای او تعریف کرد. بعد هم برای یک ساعت بعد با او در محل کارش قرار گذاشت. ناهید و مریم سریع خود را به دفتر وکیل رساندند و منتظر ماندند. ناهید که هنوز آرام نشده بود، پایش را تکان می‌داد. تا جایی که نظر منشی و یکی از مراجعه‌کننده‌ها به او جلب شد. مریم دستش را روی پای ناهید گذاشت و گفت: آرام باش عزیزم. آرام باش.

ناهید از روی صندلی بلند شد و به سمت منشی رفت و پرسید: خانوم کی نوبت ما میشه؟ ما عجله داریم. منشی نگاهی از بالای عینکش به او انداخت و گفت: صبور باشین خانوم. چند دقیقه دیگه داخل می‌شید.

مریم به سمت منشی آمد و گفت: ببخشین خانوم دوست من عجله داره. در ضمن آقای وکیل، پسرعموی من هستن. فکر کنم بهتون گفتن که ما میایم؟ منشی گفت: بله هم آقای سعیدی فرمودن و هم شما عرض کردین. منم گفتم چشم اما این دوستتون زیادی عجله داره.

مریم لیخندی به خانم منشی زد و دست ناهید را گرفت و روی صندلی نشاند. در این بین آقایایی از اتاق وکیل بیرون آمد و ناهید بدون این‌که منتظر حرف منشی بماند، وارد اتاق شد. مریم از منشی عذرخواهی کرد و پشت سر ناهید وارد اتاق شد. آقای وکیل که رضا سعیدی نام داشت، با دیدن مریم از جایش بلند شد و با احوالپرسی کرد و حال پدر و مادر مریم را پرسید. ناهید روی صندلی نشسته بود و پایش را تکان می‌داد و مضطرب بود. یکباره عصبانی شد و گفت: مریم خانوم اگه چاق سلامتی تون تموم شده درباره مشکل من صحبت کنییم؟

مریم گفت: آخ ببخشین. یادم رفت. آقا رضارو خیلی وقته ندیدم. رضا،

ایشون دوستم ناهیده. دربارش باهات تلفنی صحبت کرده بودم. چطور می‌تونی کمکمون کنی؟

رضا عینکش را از روی چشم برداشت و چشم‌هایش را ماساژ داد و گفت: باید همه چیز و برای من کامل تعریف کنی. همه چیزو. بدون کم و کاست. چون جزئیات خیلی مهمه.

ناهید سعی کرد اتفاقات پیش آمده را بدون کم و کاست برای او تعریف کند. رضا هم با دقت به حرف‌های ناهید گوش می‌داد. اواز ضبط صوت و نحوه قتل آن مرد هم برای رضا گفت. صحبت‌های ناهید که تمام شد، رضا گفت: شما از خودتون دفاع کردین. این خیلی مهمه. مدرک هم دارین اما به هر حال قتل نفس برای خودش قوانین و مجازاتی داره. منم با مریم موافقم. به نظرم بهتره قبل از این‌که پلیس حکم جلب شمارو بگیره، خودتون رو معرفی کنین. در مجازات خیلی مؤثره. منم قول می‌دم کمکتون کنم و هر کاری از دستم بریاد، انجام بدم. وکالت تون رو خودم به عهده می‌گیرم. ناهید گفت: اشتباه کردم. نباید خودم و درگیر این چیزا می‌کردم.

ناهید این جمله را گفت و از اتاق خارج شد. مریم رو به رضا کرد و گفت: رضا هر طور می‌تونی کمکش کن.

رضا با سر تایید کرد و اونیز از اتاق خارج شد و دنبال ناهید رفت. ناهید در ایستگاه اتوبوس مقابل دفتر وکالت نشسته بود و سرش را میان دست‌هایش گرفته بود. مریم به سمت او آمد و سعی کرد دل‌داری اش بدهد. ناهید گفت: ممنون از کمکت. تو برو. من باید تنها برم کلانتری.

مریم گفت: بزار باهات بیام.

ناهید گفت: نه. بهتره تنها برم. تورو هم توی دردسر نندازم. فقط... فقط این‌که یه جوری به مادرم خبر بده.

مریم گفت: وای خیلی سخته اما باشه.

ناهید گفت: مریم جان حواست به مادرم باشه. اون به کمکت نیاز داره. مریم دوستش را در آغوش گرفت و گفت: خیالت راحت باشه. حواسم هست. تازه تو خیلی زود برمی‌گردی و خودت هوای مادرتو داری.

ناهید از روی صندلی بلند شد و اشک‌هایش را پاک کرد و تاکسی درستی گرفت و سریع سوار شد و خیلی زود دور شد.

تاکسی مقابل کلانتری توقف کرد. ناهید هنوز هم نگران و مضطرب بود. همان‌طور روی صندلی می‌خکوب شده بود. راننده از آینه روبه‌رو نگاهی به او انداخت و گفت: خانوم رسیدیم. پیاده نمی‌شین؟

اما ناهید نشنید. راننده گفت: خانوم با شما هستم؟ رسیدیم.

ناهید یکباره به خودش آمد و نگاهی به اطراف انداخت و پیاده شد. راننده چند بار بوق زد تا توجه ناهید را جلب کند اما ناهید متوجه نشد. راننده از ماشین پیاده شد و گفت: ای بابا این چه مسافریه به پست ما خورده. خانوم کرایتو نمی‌خوای بدی؟

ناهید دستش را در کیفش کرد و دو تترال ۵۰ هزار تومانی درآورد و به راننده داد و به سمت کلانتری رفت.

راننده گفت: صبر کن بقیه شو بهت بدم.

اما ناهید توجهی نکرد و وارد کلانتری شد. راننده هم در حالی که زیر لب غر می‌زد، از آنجا دور شد. ناهید وارد شد. سربازی که مقابل در ایستاده بود یکباره به سمت او آمد و گفت: خانوم کجا؟ یه دستشویی رفتم فکر کردی اینجا بی‌صاحب؟ باکی کار داری؟ کارت چیه؟

ناهید نگاهی به او انداخت و گفت: من آدم کشتم. اومدم خودمو معرفی کنم. سرباز یکباره از جاپرید و سلاحش را به سمت ناهید گرفت و با صدای بلند گفت: سرکار، سرکار بیابین این خانوم اومده خودشو معرفی کنه. می‌گه آدم کشته.



مجرمانی به اسم کارگران خدماتی

این روزها برخی شهروندان برای خانه‌تکانی، از کارگرانی استفاده می‌کنند که اغلب از سوی شرکت‌های زیرپله‌ای خدماتی، معرفی می‌شوند. از سوی دیگر توسعه کسب و کارهای اینترنتی که به نوعی در کشور ماجوان است، مطرح می‌شود. این‌که برخی افراد سودجو با تبلیغ در شبکه‌های اجتماعی و به بهانه خانه‌تکانی قصد کلاهبرداری از مردم را دارند یا همچنان تبلیغات کاذب خود را روی دیوارهای شهر می‌چسبانند و افراد ساده‌لوح بدون تحقیق با شماره‌های درج شده تماس گرفته و کارگرانی را به خانه خود دعوت می‌کنند که برخی سارق و حتی قاتل می‌شوند.

در سال‌های گذشته پرونده‌هایی در اسفندماه تشکیل شده که سارقان هنگام سرقت در پوشش نظافتچی دست به قتل زده و جان انسان‌ها را گرفته‌اند. در این پرونده‌ها که اغلب زنان سالخورده قربانی شده‌اند، افراد به طمع طلا دست به قتل زن خانه زده‌اند به همین دلیل پلیس به زنان توصیه می‌کند در صورت امکان در زمان حضور کارگر در خانه، تنها نباشند و از یکی از اعضای خانواده بخواهند در آن زمان در خانه حضور داشته باشند.

همچنین ضرورت دارد در زمان حضور کارگران در خانه، به هیچ وجه اشیا و اموال قیمتی را در معرض دید قرار ندهند و مدارک را از دسترس دور کرد تا مشکلی پیش نیاید. برخی شهروندان با گرفتن نظافتچی در این ایام، شروع به درد دل کردن با این افراد می‌کنند این در حالی است که با توجه به توصیه پلیس نباید به هیچ وجه اسرار خانوادگی را بازگو کرد و نباید اطلاعاتی از اعضای خانواده در اختیار کارگران قرار داد؛ چراکه در صورت گرفتار شدن در دام سارقان یا افراد سودجو، این موضوعات و اطلاعات می‌تواند علیه خانواده و فرد مورد استفاده قرار گرفته و دردسر آفرین شود.



پلیس می‌گوید برخی موسسات خدماتی غیرقانونی برای نظافت خانه‌ها، کارگر به منازل می‌فرستند، لذا شهروندان باید نسبت در این خصوص هوشیار بوده و از خدمات موسسات قانونی بهره‌مند شوند. این گونه موسسات به صورت خودجوش، تبلیغ می‌کنند و در فصل خاصی از سال مثل ایام نزدیک به نوروز فعال می‌شوند. شهروندان نباید هر فردی را برای انجام نظافت منزل، بپذیرند و برای این منظور از موسساتی استفاده کنند که پرسنل خود را زیر نظر دارند. این موسسات ثبت شده‌اند و به صورت قانونی فعالیت می‌کنند و در مقابل افرادی که به منزل شما می‌فرستند، پاسخگو هستند.